روزنامه شرق

فریدون مجلسی، کارشناس روابط بین‌الملل، در گفت‌وگو با «شرق»:

کارنامه اوباما، کلینتون را به کاخ سفید می‌برد

سعید شمس: «هیلاری کلینتون» در حالی احتمالا با «دونالد ترامپ» دوئل انتخاباتی دارد که هم‌حزبی رئیس‌جمهور فعلی است و دقیقا به همین دلیل، رضایت یا عدم رضایت از «باراک اوباما»، رئیس‌جمهوری کنونی، می‌تواند برای بانوی اول سال‌های ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۰ آمریکا برای بازگشت به کاخ سفید، مهم باشد. البته هیلاری در کنار این مسئله، نیم‌نگاهی هم به رفتار عجیب و غریب رقیبش دارد تا مجموع این شرایط باعث شود به عنوان نخستین رئیس‌جمهوری زن، اداره مهم‌ترین کشور جهان را بر عهده گیرد. «هیلاری کلینتون خوش‌شانس است که به عنوان همکار هم‌فکر اوباما شناخته می‌شود. باراک اوباما در شرایطی اداره آمریکا را بر عهده گرفت که «جورج بوش» پسر، وضعیت بسیار بد و شلخته‌ای را به لحاظ اقتصادی در کشورش ایجاد کرده بود. اما اوباما بعد از رسیدن به رأس دولت، وعده داد مشکلات معیشتی کاهش پیدا خواهد کرد و اشتغال رونقی جدی به خود خواهد دید که اتفاقا همین‌طور هم شد تا او در حالی کاخ سفید را ترک کند که آمریکا وضعیت مطلوبی را در حوزه مهم اقتصاد دارد. دقیقا به همین دلیل، هیلاری کلینتون می‌تواند روی رأی مردمی که اولویتشان معیشت و اشتغال است، حساب باز کند». فریدون مجلسی، کارشناس روابط بین‌الملل، با گفتن سخنان فوق به پرسش‌های «شرق» درخصوص تأثیر کارنامه اوباما در انتخابات پاسخ می‌گوید:

عملکرد باراک اوباما، چه در بحث سیاست خارجی و چه در اداره مباحث داخلی، چه تأثیری می‌تواند در فضای انتخاباتی و در نهایت در نتیجه احتمالی بگذارد؟

قبل از جواب‌دادن به این سؤال، حتما لازم است اشاره شود که انتخاب آقای باراک اوباما به عنوان رئیس‌جمهوری، تحول بزرگی را در تاریخ ایالات متحده به وجود آورد. اما چون اینجا، نگاه غالب ما به آمریکا منفی است، تبعات مثبت عملکرد دولت او در سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۶ بازتاب نداشت. اوباما نخستین رنگین‌پوست کاخ سفید به شمار می‌رود، آن‌هم در مملکتی که تا ۳۰ سال قبل از ۲۰۰۸، سیاه‌پوستان آمریکایی از حق و حقوق برابر با سفیدها محروم بودند.

اوباما چطور توانست به این موقعیت بکر برسد؟

او شعارهایی می‌داد که برای آمریکایی‌ها تازگی داشت. اوباما دم از صلح و سازش می‌زد و همچنین متعهد شد کینه‌توزی‌های کهنه‌ای با کشورهایی چون ایران و کوبا را به شکلی تغییر دهد که نتیجه‌اش دفاع از منافع کشورش باشد. همان‌طورکه جهان به تماشا نشست، با اوباما بود که آمریکا با ایران دورمیزنشینی را تجربه کرد و همچنین با کوبا رابطه را از سر گرفت. همین عمل به وعده‌ها بود که کارنامه‌اش را کارنامه‌ای قابل‌دفاع کرد.

اما اوباما هم با انتقاد زیادی روبه‌روست و نتوانست در موارد مهمی انتظارات را برآورده کند.

شما نباید فراموش کنید که لابی یهودی در ایالات متحده، قدرت نفوذ زیادی دارد. اوباما در این هشت سال، بارها مانع‌هایی را پیش‌روی خود دید که لابی اسرائیلی جلوی پایش می‌گذاشتند. همچنین اخیرا عربستان سعودی هم به واسطه تأثیر درآمد نفتی، فضایی را در آمریکا به وجود آورد که باعث شد کار برای اوباما دشوار شود. به‌طوری‌که در انتخابات میان‌دوره‌ای کنگره، دولت اکثریت پارلمان را از دست داد و بعد از تشکیل دوره جدید، «بنیامین نتانیاهو» نخست‌وزیر اسرائیل در جلسه کنگره آمریکا شرکت کرد و نمایندگان استقبال عجیب و غریبی از او کردند. او در اوج مذاکرات هسته‌ای، آن روز علیه ایران مواضع تند و تیزی طرح کرد، آن هم در شرایطی که اوباما با ایران دنبال هم‌صدایی بود.

هیلاری در شرایطی برای بازگشت به کاخ سفید خیز برداشته است که مردم آمریکا از هشت سال گذشته رضایت قابل‌توجهی دارند و به همین دلیل، ترجیحشان این است که دموکرات‌ها همچنان اختیار تصمیم‌گیری را از آنِ خود ببینند و البته نباید از نقش اوباشگری مثل ترامپ هم غافل بود

همین روش اوباما و قدرت لابی اسرائیلی باعث شد سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۶ برای آمریکا سال‌هایی باشد که به‌نوعی دوقطبی در آن محکوم و نتیجه‌اش این شده که چهره‌ای چون دونالد ترامپ از حزب جمهوری‌خواه به عنوان فرد برنده معرفی شود تا حتی هم‌حزبی‌هایش هم نگران تبعات دولتی باشند که احتمالا توسط ترامپ باید اداره شود. حالا باید دید چه راهکاری در نظر خواهند گرفت تا شخصیت اوباش‌مآبانه‌ای مثل ترامپ به کاخ سفید راه پیدا نکند؛ چون او رئیس‌جمهوری خواهد شد که دم از ضدیت با مسلمانان و لاتین‌ها می‌زند و فکر و ذکرش تهاجم است. ترامپ به‌راحتی توانسته رأی اقشار پایین کشورش را، که کم هم نیستند، به سوی خودش جلب کند.

البته قطب دیگرِ آمریکا، دغدغه ترقی و تحول دارد و خواهان عدالت اجتماعی هستند.

اوباما برای جلب رضایت گروهی که شما به آن اشاره کردید، کارهای مثبتی انجام داد که از جمله مهم‌ترینشان می‌توان به بحث بیمه‌ها اشاره کرد. اما در این مسیر هم نگذاشتند برنامه‌هایش را پیش ببرد. البته به لحاظ تأمین اجتماعی، آمریکا تا زمانی که شوروی وجود داشت، تلاشش این بود که از آنها عقب نماند. اما پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، برنامه‌های اجتماعی آمریکایی‌ها روزبه‌روز کمتر شد. به همین دلیل، عمر متوسط یک کانادایی هفت سال بیشتر از یک شهروند آمریکایی است، برای اینکه خیلی از آنها نمی‌توانند هزینه‌های پزشکی را تأمین کنند.

کارنامه اقتصادی ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۶ اوباما را چطور می‌بینید؟ هیلاری کلینتون می‌تواند از وضعیت موجود استفاده کند؟

هیلاری کلینتون خوش‌شانس است که به عنوان همکار هم‌فکر اوباما شناخته می‌شود. باراک اوباما در شرایطی اداره آمریکا را بر عهده گرفت که بوش پسر، وضعیت بسیار بد و شلخته‌ای را به لحاظ اقتصادی در کشورش ایجاد کرده بود. اما اوباما بعد از رسیدن به رأس دولت، وعده داد مشکلات معیشتی کاهش پیدا خواهد کرد و اشتغال رونقی جدی به خود خواهد دید که اتفاقا همین‌طور هم شد تا او در حالی کاخ سفید را ترک کند که آمریکا وضعیت مطلوبی را در حوزه مهم اقتصاد دارد. دقیقا به همین دلیل، هیلاری می‌تواند روی رأی مردمی که اولویتشان معیشت و اشتغال است، حساب باز کند.

پس در کل، هیلاری را میراث‌دار دولت اوباما می‌دانید؟

قطعا چنین است. هیلاری در شرایطی برای بازگشت به کاخ سفید خیز برداشته است که مردم آمریکا از هشت سال گذشته رضایت قابل‌توجهی دارند و به همین دلیل، ترجیحشان این است که دموکرات‌ها همچنان اختیار تصمیم‌گیری را از آنِ خود ببینند و البته نباید از نقش اوباشگری مثل ترامپ هم غافل بود. ترامپ دیوانه‌وار اظهارنظر می‌کند و حرف‌هایی رادیکالی به زبان می‌آورد. همین کافی است تا مردم آمریکا، کاخ‌سفیدنشینی چنین چهره‌ای را به ضرر کشورشان بدانند و در نتیجه، به رقیبش رأی دهند.

اما او در انتخابات درون‌حزبی رأی بالایی دارد؟

نتیجه انتخابات نوامبر ۲۰۱۶ به اتفاق‌هایی بستگی دارد که در ماه منتهی به روز انتخاب رخ می‌دهد. قطعا نخبگان آمریکا سعی خود را به کار بسته و اقشار مختلف را با هزینه‌های احتمالی ریاست احتمالی ترامپ آشنا خواهند کرد.

نتیجه‌گیری این گفت‌وگو را می‌توان برنده‌شدن کلینتون دانست؟

کارنامه اوباما، کلینتون را به کاخ سفید می‌برد.

«قره‌باغ» کانون جدید منازعه مسکو و آنکارا

میراث شوم شوروی

درگیری‌های اخیر در قره‌باغ شدیدترین نقض آتش‌بس میان دولت آذربایجان، ارمنستان و دولت جمهوری خودخوانده قره‌باغ در دو دهه گذشته بود؛ آتش‌بسی که در نتیجه قرارداد صلح در سال ۱۹۹۴ و در شهر بیشکک به بیش از دو سال درگیری قومی با بیش از ۳۰ هزار کشته و صدهاهزار آواره پایان داد. ریشه پدیدآمدن این شرایط را باید در سیر تحولات تاریخی منطقه قفقاز به‌ویژه در سده ۲۰ میلادی جست‌وجو کرد؛ زمانی که مرزهای سیاسی کنونی در این منطقه پایه‌گذاری شد. تغییر جدی در مرزهای سیاسی در منطقه قفقاز پس از فروپاشی روسیه تزاری و تأسیس اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی در اکتبر ۱۹۱۷ میلادی ایجاد شد و اوج این تغییرات را باید در دوران حکومت «ژوزف استالین»، رهبر پیشین شوروی، جست‌وجو کرد.

اگر از تحولات سیاسی منطقه قفقاز پس از خلأ قدرت روسیه از سال ۱۹۱۷ تا تثبیت دوباره نظام سیاسی شوروی تا سال ۱۹۲۰ صرف‌نظر کنیم، با تثبیت حاکمیت شوروی در قفقاز و امضای معاهده مسکو در مارس ۱۹۲۱ میلادی، مرزهای شوروی و ترکیه تعیین شدند اما شرایط مرزبندی سیاسی در منطقه قفقاز در قالب جمهوری‌های شوروی متأثر از نوع تفکر و ایدئولوژی حاکم بر نظام سوسیالیستی و مکتب مارکسیسم همواره دستخوش تغییرات بود. اگرچه «ولادیمیر لنین»، پایه‌گذار این نظام، راه رسیدن به جامعه جدید و بی‌طبقه را آموزش تدریجی و برقراری تساوی حقوق و قائل‌شدن زمان کافی برای این تحول می‌دانست اما جانشین او یعنی استالین، با دیدگاه رادیکال‌تری به موضوع نگاه می‌کرد و بر به‌کارگیری زور برای پیشبرد اهداف تأکید داشت.

یکی از اقدامات استالین که آثار آن همچنان در جمهوری‌های شوروی سابق بر جای مانده، مهندسی و جابه‌جایی دسته‌جمعی اقوام و ایجاد اقلیت‌های قابل‌توجه در دل جوامع یکدست است. ایجاد اقلیت روس در سرزمین‌های شرقی و کوچاندن اقوام شرقی از سرزمین اصلی خود به سایر جمهوری‌های شرقی و ایجاد هویت‌های تجزیه‌شده و مستقل در بین اقوام مسلمان آسیای‌مرکزی و قفقاز از جمله اقدامات استالین در این چارچوب محسوب می‌شود که این اقدام در کنار مهاجرت‌های اجباری سبب بروز اختلافات قومی فراوانی در آینده شد. اقدام دیگر استالین عبارت بود از تعیین مرزهای جمهوری‌های شوروی به نحوی که با اختلافات ارضی که در طول تاریخ حتی قبل از استیلای روسیه بین برخی از این اقوام وجود داشت باقی بماند و ترکیب ناهمگون قومی در یک واحد سیاسی ایجاد شود.

در نتیجه در دوره استالین یک حکومت مبتنی‌بر سلسله‌مراتب ملی تشکیل شد که در رأس آن روس‌ها به‌عنوان قوم برتر بودند و سپس جمهوری‌های اوکراین، بلاروس، سه جمهوری بالتیک و قزاقستان، جمهوری‌های قفقاز و آسیای مرکزی قرار گرفتند. مجموع اجرای سیاست‌های استالین سبب شد بیشتر مرزهای بین جمهوری‌ها، نواحی و مناطق خودمختار بدون درنظرگرفتن ویژگی‌های همگون ملی صورت گیرد و ملیت‌های کوچک‌تر که فاقد شروط لازم برای اعمال حق حاکمیت ملی بودند، جمهوری‌های خودمختار خود را شکل بدهند و واحدهای خودمختار متعددی در قفقاز شمالی و جنوبی بدون توجه به واقعیت‌های جغرافیایی، سیاسی و اجتماعی شکل گرفت. در چارچوب طراحی و اجرای این سیاست، دربند از قلمرو جمهوری آذربایجان متنزع و به داغستان در قفقاز شمالی ملحق شد، در قسمت کوهستانی قره‌باغ که بیشتر ساکنان آن ارمنی‌ها بودند، استانی خودمختار به نام قره‌باغ کوهستانی، تحت حاکمیت آذربایجان شد. منطقه نخجوان در تقسیمات سال ۱۹۲۴ میلادی تحت عنوان جمهوری خودمختار نخجوان در حالی در ترکیب جمهوری آذربایجان قرار گرفت که فاقد هرگونه پیوستگی جغرافیایی با سرزمین اصلی آذربایجان بود که پس از فروپاشی شوروی به چالشی جدی برای حاکمیت جمهوری آذربایجان تبدیل شد. دامنه و عمق تغییرات مرزی و سیاسی دوران استالین به حدی بود که سیاست‌های ملایم و بازنگری‌های رهبران بعدی شوروی نیز نتوانست نتایج و پیامدهای منفی و مخرب مرزبندی‌های تحمیلی و مهندسی ملیت‌ها را مهار کند و این اقدام تحت عنوان میراث شوم دوران کمونیسم به دوران پس از فروپاشی شوروی و استقلال کشورهای منطقه قفقاز جنوبی منتقل شد و جمهوری آذربایجان و ارمنستان از همان ابتدا بر سر منطقه قره‌باغ وارد جنگی خونین و ویرانگر شدند.

نخستین درگیری‌ها بر سر قره‌باغ پس از فروپاشی امپراتوری نیکلای دوم در سال ۱۹۱۷ با شکل‌گیری اولین جمهوری ارمنستان و جمهوری دموکراتیک آذربایجان آغاز شد؛ جنگی که تا سال ۱۹۲۰ میلادی ادامه یافت. درگیری‌ها در این منطقه مورد مناقشه در سال ۱۹۸۸ و درحالی‌که هر دو ملت ارمنی و آذری جزئی از حکومت سوسیالیستی شوروی به‌شمار می‌رفتند مجددا اوج گرفت و تا زمان آتش‌بس در سال ۱۹۹۴ ادامه یافت. در سال ۱۹۹۲ و پس از فروپاشی شوروی سابق جنگ تمام‌عیار میان جمهوری آذربایجان و ارمنستان درگرفت و تا اواسط این سال ارمنستان بخش عمده قره‌باغ را تحت کنترل درآورد و برای ایجاد خط ارتباطی موسوم به لاچین، بیشتر به‌سوی اراضی جمهوری آذربایجان حرکت کرد. در این حملات نه‌تنها قره‌باغ، بلکه شهرهای اطراف آن نظیر لاچین، کلبجر، فیضولی، اقدم و جبریل تصرف شد و به‌این‌ترتیب ۲۰ درصد از اراضی آذربایجان اشغال شد. از تاریخ ۱۲می ۱۹۹۴ بین دو طرف با کمک سازمان ملل و کشورهای دارای نفوذ آتش‌بس برقرار شد. دراین‌میان سازمان ملل و کشورهای زیادی از جمله گروه مینسک و نیز سازمان امنیت و همکاری اروپا سعی در حل بحران داشتند ولی با توجه به منافع کشورهای بزرگ منطقه‌ای و جهانی به‌ویژه روسیه و آمریکا این بحران حل‌نشده باقی مانده و ریشه نقض آتش‌بس کنونی را باید در منافع این کشورها جست‌وجو کرد.

درگیری‌های اخیر

دور اخیر درگیری‌های قره‌باغ فعلا و با پذیرش آتش‌بس از سوی دو طرف منازعه پایان یافته است. این درگیری‌ها در حالی آغاز شد که منطقه قفقاز تا غرب آسیا سخت‌ترین و پیچیده‌ترین شرایط سیاسی را سپری می‌کند. از سویی برخی کشورها در مقابله عملی با پدیده شوم تروریسم و افراط‌گرایی مبارزه می‌کنند و از طرف دیگر شاهد ترانزیت گروه‌های تروریستی و افراطی از منطقه قفقاز به سمت سوریه و عراق با حمایت ترکیه، عربستان و سایر بازیگران محور غربی، عربی و صهیونیستی هستیم. اوج‌گرفتن مناقشه میان روسیه و ترکیه پس از سرنگون‌شدن جنگنده روسی در آسمان سوریه در منطقه مرزی با ترکیه هم بر این تنش‌ها افزود، تا آنجا که تحریم‌های اقتصادی و سیاسی مسکو علیه آنکارا را در پی داشت. ناظران سیاسی معتقدند در فرایند پیچیده مناسبات منطقه‌ای، ترکیه که از جمهوری آذربایجان حمایت می‌کند، ازسرگیری جنگ با ارمنستان تحت حمایت روسیه را خواستار است تا با این اقدام دامنه نفوذ خود را در منطقه گسترش دهد. درعین‌حال برخی تحلیلگران معتقدند «ولادیمیر پوتین»، رئیس‌جمهور روسیه، می‌تواند به‌عنوان آشتی‌دهنده‌ای واقعی بین دو طرف، وارد عمل شود و طرح صلحی را ارائه دهد که شامل استقرار نیروهای روسی در منطقه باشد. در سطح منطقه‌ای نیز آنچه مورد توجه تحلیلگران سیاسی قرار گرفته، موضع‌گیری‌های روسیه و ترکیه است. تحلیلگران سیاسی معتقدند که ترکیه با دامن‌زدن به مناقشه قره‌باغ و تحریک جمهوری آذربایجان برای شعله‌ورترشدن آتش جنگ به‌دنبال ضربه‌زدن به کرملین است. براین‌اساس با توجه به شکست سیاست‌های آنکارا در سوریه و به دلیل حضور مؤثر روس‌ها در میدان مقابله با تروریست‌های مورد حمایت ترکیه، آنکارا تلاش می‌کند تا با بازکردن یک جبهه جدید در همسایگی روسیه، فشارها را بر گروه‌های مخالف سوری مورد حمایت خود در سوریه کاهش دهد. در این گمانه‌زنی نباید از اظهارات تحریک‌کننده «رجب طیب اردوغان»، رئیس‌جمهور ترکیه، به سادگی عبور کرد. اردوغان در تازه‌ترین موضع‌گیری خود گفته است، منطقه قره‌باغ که ایروان و باکو درباره آن اختلاف‌نظر دارند روزی به آغوش جمهوری آذربایجان «مالک اصلی این منطقه» بازمی‌گردد. جمهوری آذربایجان با پشت‌گرمی ترکیه که رؤیای بازپس‌گیری قره‌باغ را در سر می‌پروراند، با ارمنستان سرشاخ شده و ترکیه از طریق آذربایجان به‌دنبال اعمال فشار به کرملین است اما این اقدام آنکارا می‌تواند دامنه و عمق مناقشه قره‌باغ را گسترش دهد و پاسخ غیرقابل‌پیش‌بینی کرملین را در پی داشته باشد.

یادداشت

آتش جنگ در گوشه‌گوشه دنیا

هادی فیروزی

مشعل المپیک ۲۰۱۶ برزیل، ۲۱ آوریل در ناحیه باستانی المپیا، واقع در یونان طی مراسمی زیبا به دست یک هنرپیشه زن یونانی روشن شد. این مراسم با حضور رهبران کمیته بین‌المللی المپیک و کمیته برگزاری بازی‌های امسال برگزار شد. این مشعل برای شش روز در یونان دست‌به‌دست و سپس در شهر آتن به مسئولان المپیک برزیل تحویل داده خواهد شد. مشعل المپیک پس از توقفی کوتاه در سوئیس، سفرش در سراسر برزیل را آغاز خواهد کرد و درنهایت پس از طی ۳۰ هزار کیلومتر روز پنجم آگوست به ریودوژانیرو، محل برگزاری بازی‌ها، خواهد رسید.

یونانیان باستان بر این باور بودند که برگزاری بازی‌های المپیک به آنان نیکبختی و رحمت آسمانی عطا خواهد کرد. آنان در زمان بازی‌ها جنگ و ستیز را متوقف می‌کردند و برای دستیابی به جایزه‌ای که به شکل تاجی ساخته‌شده از برگ‌های درخت زیتون مقدس بود، با هم به رقابت می‌پرداختند. در منشور المپیک (ماده سوم) آمده است: هدف المپیک آن است که ورزش در خدمت رشد هماهنگ بشر و تشویق برای ایجاد جامعه‌ای صلح‌آمیز بر مبنای حفظ کرامت انسانی قرار گیرد. در این‌باره، بازی‌های المپیک به‌تنهایی یا به‌همراه دیگر نهادها به ارتقای صلح جهانی کمک خواهد کرد. مشعل المپیک بار دیگر در حالی در زادگاه باستانی‌اش، المپیا، افروخته شد که سرزمین‌های بسیاری چون سوریه، عراق و یمن سال‌هاست که در آتش جنگ می‌سوزند. بحران پناه‌جویان آواره به شکل بی‌سابقه‌ای حاد شده است و مسابقه تسلیحاتی ابرقدرت‌ها و انباشت انواع سلاح‌های کشتار جمعی در سراسر دنیا، جهان را به سمت نقطه غیرقابل‌برگشتی می‌برد. یونانیان در حالی مشعل صلح را افروخته‌اند که سایه شوم ترور، کشتار و انفجار و قتل، از خاورمیانه تا قلب اروپا گسترده شده است. با نگاهی به تاریخ می‌توان دید که المپیک‌های جدید از زمان تأسیس خود، تراژدی‌های بسیاری شامل جنگ‌ها، تبعیض‌های نژادی، نسل‌کشی و سرکوب جنبش‌های مذهبی یا سیاسی را تجربه کرده‌اند؛ برای نمونه المپیک برلین (۱۹۳۶) در زمان حکومت حزب نازی برگزار شد؛ حزبی دیکتاتور که میلیون‌ها نفر را به کام مرگ کشاند. در آن زمان بریتانیا، فرانسه، آمریکا، سوئد، چکسلواکی و هلند خواستار تحریم المپیک شدند. در زمان المپیک توکیو (۱۹۴۰) ارتش ژاپن مناطق وسیعی از چین را اشغال کرده بود و در تدارک تجاوز بیشتر به خاک این کشور بود. این بازی‌ها در طول جنگ جهانی دوم ملغی شد.

المپیک مسکو (۱۹۸۰) نیز به واسطه تحریم ۶۴ کشور در اعتراض به تجاوز شوروی به خاک افغانستان ارزش خود را از دست داد. در اعتراض به این تجاوز ۱۵ کشور در مراسم افتتاحیه به‌جای پرچم ملی خودشان، با پرچم المپیک رژه رفتند. افتخار میزبانی المپیک ۲۰۰۸ به دولتی داده شد که پرونده سنگینی از موارد نقض حقوق‌بشر را رقم زده است. وقتی پکن برای میزبانی المپیک ۲۰۰۸ انتخاب شد، مردم بسیاری در سراسر دنیا به این انتخاب اعتراض کردند. امروزه پس از گذشت صدهاسال از دوران برگزاری المپیک‌های باستانی، جای این پرسش است که روح المپیک و آرمان‌های پاک آن‌که ریشه در اسطوره‌ها دارد، چقدر در این بازی‌ها باقی مانده است و المپیک چقدر می‌تواند به اهداف آرمانی‌اش دست یابد؟

نگاه

جدال بر سر خاورمیانه جدید

کسی انتظار نداشت دیدار «باراک اوباما»، رئیس‌جمهور آمریکا، از عربستان سعودی تغییر بزرگی را به‌همراه داشته باشد یا حتی بتواند مواضع این کشور را درباره بحران‌های درهم‌تنیده منطقه روشن کند. به‌هرحال دیداری بود که بدون نکته تازه‌ای برگزار شد. اوباما هیچ تغییری نکرده؛ اما خاورمیانه در دوران ریاست‌جمهوری او بسیار تغییر کرده است. طبعا این مسئله نمی‌تواند مسئولیتی را متوجه اوباما کند. شاید او مسئولیت کوچکی را از این همه تغییرات برعهده داشته باشد؛ اما روشن است که عوامل متعددی دست‌اندرکار آن بوده و تاریخ جدیدی را برای این منطقه رقم زده‌اند؛ روندی که البته همچنان استمرار دارد و کسی نمی‌داند فردای آن چگونه خواهد بود.

دیگر خاورمیانه جدید مانند گذشته جولانگاه یک ابرقدرت یعنی ایالات متحده آمریکا نیست؛ دورانی که در آن آمریکا از طریق متحدان منطقه‌ای خود ثبات را برقرار می‌کرد، دیگر سپری شده است. هم‌زمان با این تغییرات، روسیه به‌عنوان یک بازیگر اساسی و شریک بین‌المللی و یک قدرت بزرگ خارج از منطقه خودنمایی می‌کند و در ایجاد یا حل بحران‌های منطقه برای خود حرفی جداگانه دارد. بازگشت قدرتمندانه روسیه و حضور فعال نیروهای منطقه‌ای، معادله جدیدی به وجود آورده است. ازاین‌رو به نظر می‌رسد ترتیبات آینده منطقه باید براساس منطق شراکت یا معامله پایاپای باشد نه انحصار قدرت در یک مرکز و تسلیم‌شدن دیگران به آن؛ اتفاقاتی که هم‌اکنون در سوریه خود را نشان می‌دهد، یک نمونه از روندی است که با توجه به داده‌های جدید در آینده هم می‌تواند تکرار شود. طرف‌های درگیر در بحران سوریه فقط بازیگران محلی نیستند، بلکه نیروهای منطقه‌ای و دو ابرقدرت بزرگ دیگر نیز در آن سهم دارند. سرنوشت سوریه در چارچوب یک نزاع یا توافق همین طرف‌های متعدد است که رقم خواهد خورد. سوریه به جولانگاهی از یک جنگ نیابتی تبدیل شده است که همه طرف‌های خارجی در آن سهم دارند.

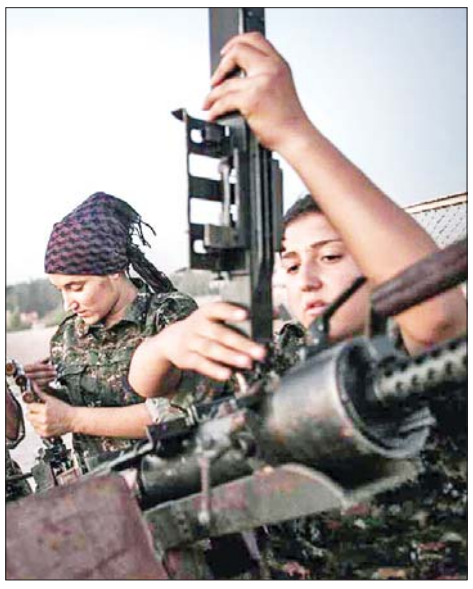

به‌تازگی مرکز «کارنگی» در آمریکا با توجه به تحولات خاورمیانه، هفت عامل را برشمرد که به‌عنوان بازیگران منطقه در تعیین سرنوشت آینده این منطقه نقش خواهند داشت:

۱- نقش فزاینده ایران و ترکیه در ایجاد یا حل بحران‌ها و مسائل منطقه

۲- پیچیده‌ترشدن بحران‌های داخلی کشورهای عربی به‌گونه‌ای که برخی از آنها را می‌توان دولت‌های ورشکسته نامید

۳- شروع جنگ سوریه و استمرار آن در سه سطح داخلی (مخالفان و نظام حاکم) منطقه‌ای (بین ریاض و تهران) و جهانی (بین واشنگتن و مسکو)

۴- ظهور نسل جدیدی از گروه‌های تروریستی با کاربرد خشونت‌های بیشتر و سازماندهی قوی‌تر از جمله داعش

۵- تشدید تنش‌های قومی و فرقه‌ای که موجب شده کل منطقه به کانون‌هایی از چند نقطه جوش تبدیل شود

۶- مسئله فلسطین که همواره مطرح بوده و درحال‌حاضر نیز یکی از عوامل تأثیرگذار بر منطقه است

۷- تغییری که در مواضع و سیاست‌های ایالات متحده آمریکا نسبت به منطقه به وجود آمده است

اما «ایتمار رابینوویچ»، تحلیلگر معروف اسرائیلی، تغییرات به‌وجودآمده در مواضع واشنگتن نسبت به منطقه را به سه مرحله تقسیم می‌کند: نخست بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۱ بود که در آن نفوذ آمریکا به اوج خودش رسید و به یک قدرت بلامنازع تبدیل شد. دوم بین سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۸ که در آن روابط آمریکا و اعراب و مسلمانان به‌ویژه بعد از حملات ۱۱ سپتامبر، جنگ افغانستان و بعد عراق دچار تنش‌های شدیدی شد؛ در این دوران بود که اعراب و مسلمانان احساس کردند دشمن آنها نه تروریسم بلکه خود آمریکاست. مرحله سوم بین ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۵ بود که در ابتدا بارقه امیدی جرقه زد تا روابط بین واشنگتن و جهان عرب و اسلام را ترمیم کند؛ اما بعدها وارونه شد. انتخاب باراک اوباما و گفتمان آشتی‌جویانه او در ابتدای کارش امیدهای فراوانی را دامن زد؛ اما بلافاصله به‌دلیل شکست او در پیشبرد روند صلح فلسطین و نیز دخالت‌نکردنش در بحران سوریه و اتخاذنکردن تدابیر شدید و قاطع در برابر ایران و حتی امضای توافق‌نامه هسته‌ای با تهران در نظر اعراب همه این امیدها را بر باد داد.

در این میان، رقابت روسیه و آمریکا از مهم‌ترین عواملی است که بر سیاست‌های منطقه سایه انداخته است. رقابت این دو کشور بحران‌ها را پیش برده و درعین‌حال مدیریت می‌کند. روشن است که روسیه به خاورمیانه بازگشته است تا در آن بماند. معنای این حرف آن است که رقابت بین واشنگتن و مسکو نیز تا سال‌های بعد ادامه پیدا خواهد کرد.

منبع: رویترز